

قواعد کلامی

(توحید)



دینوک

رضا برنجکار (استاد دانشگاه تهران)

گروه تخصصی کتب دینی

مهدی نصرتیان اهور



پوششگاه قرآن و حدیث



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه قرآن حدیث

قواعد کلامی (توحید)

رضا برنجکار (استاد دانشگاه تهران) و مهدی نصرتیان اهور

تهیه: پژوهشکده کلام اهل بیت (علیهم السلام) / ۱۲

سر ویراستار: سید محمد حسینی سورکی

ویراستار: زهرا رمضانزاده باده

صفحه آرا: محمد حسینی

طراح جلد: حسن فرزنانگان



ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان



سازمان چاپ و نشر

دفتر مرکزی:

سازمان چاپ و نشر دارالحدیث: قم، میدان شهدا، ابتدای خیابان معلم، پلاک ۱۲۵

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۱۶۵۰-۰۲۵-۳۷۷۴۰۵۲۳-۰۲۵ ص.پ: ۳۷۱۸۵/۴۴۶۸

hadith@hadith.net

http: www.hadith.net

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۱۱.....	سخن پژوهشگده.....
۱۵.....	پیش گفتار.....
۱۵.....	مفهوم قاعده.....
۲۰.....	فایده بحث از قواعد کلامی.....
۲۰.....	۱. نقش استدلالی.....
۲۰.....	۲. نقش حاکمیتی.....
۲۱.....	۳. نقش تفسیری.....
۲۱.....	پیشینه تحقیق.....
۲۲.....	روش و ساختار مباحث کتاب.....
۲۵.....	۱. قاعده «نفی قیاس».....
۲۶.....	معنای لغوی قیاس.....
۲۷.....	معنای اصطلاحی قیاس.....
۳۱.....	ادله نقلی قاعده.....

- دسته اول: روایات نهی از قیاس در دین ۳۲
- دسته دوم: روایات نهی از قیاس در احکام ۳۴
- دسته سوم: نهی از قیاس در اعتقادات ۳۵
- گروه اول: نهی از قیاس در مطلق عقاید ۳۶
- گروه دوم: نهی از قیاس در خداشناسی ۴۳
- گروه سوم: قیاس در نبوت ۴۵
- گروه چهارم: قیاس در امامت ۴۶
- جمع بندی ۴۹
- ادله عقلی قاعده ۴۹
- آثار و لوازم قاعده ۵۱
۱. نفی دیدگاه‌های تشبیهی درباره خداوند و صفات او ۵۱
۲. نفی نظریه زیادت صفات بر ذات ۵۲
۳. نفی برخی دیدگاه‌ها در چگونگی آفرینش ۵۲
۴. نفی برخی دیدگاه‌ها در علم پیشین خداوند به مخلوقات ۵۴
- ۲. قاعده «خروج از حدین» ۵۹**
- ادله نقلی قاعده ۵۹
- دیدگاه‌های شارحان احادیث ۶۱
- اقسام و معانی تعطیل ۶۷
- تعطیل وجودشناختی و معانی آن ۶۷
۱. تعطیل الصنع عن الصانع ۶۸
۲. تعطیل الصانع عن الصنع ۶۸
۳. تعطیل الباری سبحانه عن الصفات الأزلیة الذاتیة القائمة بذاته ۶۹
۴. تعطیل الباری سبحانه عن الصفات و الأسماء أزلاً ۶۹
- تعطیل معرفت‌شناختی و معانی آن ۷۱

- ۷۲..... ادله عقلی و نقلی قاعده
- ۷۵..... آثار و لوازم قاعده
- ۷۶..... ۱. نفی زمان، مکان، کیفیت، جسم و صورت از خداوند
- ۷۶..... ۲. نفی سنخیت
- ۷۷..... ۳. نفی اشتراک معنوی در اسماء و صفات

۳. قاعده «کَلْ معروف بنفسه مصنوع»..... ۷۹

- ۸۰..... ادله نقلی قاعده
- ۸۶..... تحلیل قاعده
- ۸۷..... ادله عقلی قاعده
- ۸۹..... آثار و لوازم قاعده
- ۸۹..... ۱. شناخت خداوند و صفات او از طریق آثار و افعال
- ۹۰..... ۲. نفی هرگونه مفهوم کاشف از ذات الهی

۴. قاعده «نفی کمالات مخلوق از خالق»..... ۹۱

- ۹۳..... ادله نقلی قاعده
- ۹۴..... دلیل اول
- ۹۴..... دلیل دوم
- ۹۶..... تحلیل قاعده
- ۹۸..... ادله عقلی قاعده
- ۹۸..... ۱. قاعده خروج از حدین (نفی و تشبیه)
- ۹۹..... ۲. قاعده نفی قیاس
- ۹۹..... ۳. محال بودن انقلاب در ذات

۴. اقتضای کمال مطلق الهی ۹۹.
- آثار و لوازم قاعده ۱۰۰.
۱. نفی قاعده «فاقد شیء معطی شیء نمی شود» ۱۰۰.
۲. نفی قاعده سنخیت ۱۰۱.
- ۵. قاعده «غیریت صفت و موصوف» ۱۰۳.**
- ادله نقلی قاعده ۱۰۴.
- تحلیل قاعده ۱۲۰.
- ادله عقلی قاعده ۱۲۵.
۱. ماهیت صفت و موصوف ۱۲۵.
۲. انقلاب در ذات، اجتماع تقيضين و اجتماع ضدّين ۱۲۶.
۳. تطابق عين و ذهن ۱۲۷.
۴. محدودیت ۱۲۷.
۵. مخلوقیت ۱۲۷.
- آثار و لوازم قاعده ۱۲۸.
۱. ردّ دیدگاه عينیت صفات با ذات ۱۲۸.
۲. نفی صفات ۱۳۰.
- ۶. قاعده «نفی صفات» ۱۳۱.**
- ادله نقلی قاعده ۱۳۳.
- تحلیل قاعده ۱۴۵.
- ادله عقلی قاعده ۱۴۷.
۱. قاعده غیریت صفت و موصوف ۱۴۷.

۲. محدودیت ۱۴۷
۳. مخلوق بودن ۱۴۷
۴. تشبیه ۱۴۸
- آثار و لوازم قاعده ۱۴۸
۱. ردّ دیدگاه اثبات صفات ۱۴۹
۲. رد الهیّات اثباتی و اثبات الهیّات سلبی ۱۴۹

۷. قاعده «فاعلیت» ۱۵۱

- ادله نقلی قاعده ۱۵۲
- تحلیل قاعده ۱۵۷
- ادله عقلی قاعده ۱۶۰
۱. کمال مطلق بودن خداوند ۱۶۱
۲. علم حضوری انسان ۱۶۳
- آثار و لوازم قاعده ۱۶۳
۱. نفی قاعده ضرورت علیّی و اثبات اختیار ۱۶۴
۲. اثبات فاعلیت بالقصد و آموزه خلقت و نفی نظریه صدور ۱۶۵
۳. ردّ قاعده الواحد ۱۶۵

۸. قاعده «خلق لا من شیء» ۱۶۷

- مفهوم شناسی ۱۶۸
- مفهوم خلق ۱۶۸
- مفهوم ابداء ۱۷۱
- مفهوم ابداع ۱۷۴

۱۷۷	مفهوم اختراع
۱۸۰	مفهوم اِحداث
۱۸۲	مفهوم انشاء
۱۸۳	مفهوم فطر
۱۸۵	مفهوم برأ
۱۸۷	ادله نقلی قاعده
۱۹۷	ادله عقلی قاعده
۱۹۷	۱. لوازم فاسد خلق من شیء
۱۹۸	۲. توجیه ناپذیری کثرت و تنوع اشیاء
۱۹۸	آثار و لوازم قاعده
۱۹۸	۱. نفی خلق من شیء
۱۹۹	۲. حدوث عالم
۲۰۱	کتاب نامه
۲۱۹	نمایه اعلام



سخن پژوهشگده

دانش کلام، پرپیشینه‌ترین علم اسلامی و همزاد با دانش فقه است. این دو دانش هر چند آغازی همانند و همسو داشتند و تا قرن‌ها هم‌چون دو بال پرتوان، منظومه معرفت اسلامی را آبیاری ساختند، ولی به تدریج هر کدام مسیری متفاوت یافتند و به راهی دیگر رفتند.

فقه اسلامی که از مایه‌های وحیانی، سرمایه می‌گرفت و حدیث را در کنار قرآن، دست‌مایه افتاء می‌ساخت، در هر مرحله گامی به پیش نهاد و با تأمین ابزار و ادوات مناسب‌تر، بر توان‌مندی دستگاه اجتهاد فقهی افزود. اجتهاد فقهی که در آغاز تنها به متن کتاب و سنت بسنده می‌کرد و حتی از آوردن اسناد حدیث در متن فتوا هم دریغ نمی‌ورزید، به تدریج با رها ساختن اسناد و برگرفتن عبارات روایات، نخستین قدم را در استقلال فقه از حدیث برداشت. از این جا بود که «فقه فتوایی» جای خود را به «فقه روایی» داد و لزوم متن‌شناسی و متن‌دانی (فقه الحدیث) در کنار رجال‌شناسی و حدیث‌شناسی بر فقیهان آشکار گردید. ورود در فهم متون وحیانی، عرصه جدیدی را بر روی فقه گشود و واژه‌شناسی، علم اصول و دیگر دانش‌های خادم یکی پس از دیگری از حاشیه فقه سربرآورد.

از جمله دانش‌های نوپدید در میدان اجتهاد، یکی هم دانش «قواعد فقهی» بود

که تأثیری شگرف در توسعه و تدقیق استنباط گذاشت. قواعد فقهی که ریشه آن را تا عصر حضور و حتی در کلمات اهل بیت علیهم السلام می‌توان پی گرفت همچون «علینا القاء الأصول وعلیکم التفریع» به دنبال بیان اصول عامی است که حکم مصادیق فراوانی را یکجا دربردارد و شیوه شناخت شریعت را برای مفتی و مستفتی آسان می‌سازد.

غرض آن‌که دانش فقه با گذشت زمان، راه کمال پیمود و برای نزدیک‌تر شدن به حقیقت شریعت، گام به گام به آماده ساختن تجهیزات فنی خود همت گماشت، اما دانش کلام که تا سده‌های میانه راهی موازی و تقریباً مشابه می‌پیمود، کم‌کم به مسیری دیگر افتاد؛ مسیری که نه تنها بنیادهای این علم را رنجور و رنجیده ساخت، بلکه مسلمانان را در راه دست‌یابی به معارف بلند دین به زحمت انداخت.

چنان‌که بارها گفته‌اند، علم کلام برخلاف فقه، بنا به رسالت خویش، با دشمنان دین درگیر شد و نقش دفاع از معارف مکتب را بر عهده گرفت. البته، این رسالت بزرگ، خود راهی دشوار و پرخطر را فراروی متکلمان می‌نهاد و وظیفه دفاعی را به لغزشگاهی برای فرورفتن در ادبیات بیگانه و برکنار ماندن از حقایق وحی تبدیل می‌کرد. این مخاطره که بارها از سوی ائمه معصومین علیهم السلام در قالب نقد کلام و متکلمان گوشزد شده بود، در نهایت، از سده‌های میانه دامن دانشمندان شیعی را نیز گرفت و کلامی که تا آن زمان در این میدان سخت مقاومت می‌ورزید، به یکباره در چنگ سنت‌های برون‌دینی افتاد و دیری نپایید که خود اسیر همان سنت‌های برون‌دینی شد.

نکته آن است که این واگرایی نه تنها در محتوای باورهای کلامی اثر نهاد، بلکه در شیوه‌ها و رویکردهای شناخت متکلمان هم مؤثر افتاد. دانش کلام که تا سده ششم از هر جهت استقلال خویش را از روش‌ها و رویه‌های دیگر علوم نگاه داشته بود، با ورود ادبیات فلسفی، تا اندازه‌ای از گذشته فاصله گرفت و ذائقه‌ای دیگرگون یافت.

این‌جا بود که پاره‌ای از متکلمان امامیه با اقتباس از اصول و قواعد فیلسوفان در سده‌های اخیر، کلام را از پیشینه خویش جدا ساخته و اصالت و استقلال آن را به محققان بردند. به این ترتیب، کلام امامیه که روزگاری با تکیه بر میراث اهل بیت علیهم‌السلام کوس برتری و بالاتری بر همه مذاهب کلامی داشت، به هم‌نوایی با قواعدی پرداخت که ای بسا با محتوای نصوص دینی سرناسازگاری داشت.

باری، این تحول، قواعد کلامی را هم بی‌نصیب نگذاشت و به تدریج اصول عقاید را که پیشتر برگرفته از عقلانیت ناب و میراث نبوی بود، به متابعت از قواعد فلسفی یونانی و اسکندرانی واداشت؛ یک مقایسه کوتاه میان رساله شیخ طوسی در باب قواعد کلامی و نیز کتاب *قواعد العقاید خواجه طوسی* با اصول سپس‌تری که در آثار فیاض لاهیجی و پسینیان آمده است، نشان از این سیر تطوّر دارد.

با این وصف، از آن‌جا که قواعد کلامی همچون روش‌شناسی علم کلام، چونان بنیاد زیرین دانش عمل می‌کند و گزاره‌های معرفتی را سخت تحت تأثیر می‌گیرد، بر این باوریم که هرگونه نوسازی و تکامل در این علم را باید از همین‌جا آغاز کرد. از این‌رو، اثر حاضر را باید سرآغازی برای بازگشت به سرچشمه‌های کلام اهل بیت علیهم‌السلام به‌شمار آورد و بدان همچون پایه‌ای برای پی‌ریزی دوباره بنیان‌های دانش اصیل کلام اسلامی نگریست.

تازگی و تفاوت این کتاب درست در همین بازگشت به گوهرهای ناب عقلانی در کتاب و سنت است و در خوانش این اثر باید به دو سویه عقلانی و وحیانی قواعد به نیکی نگریست. بدیهی است که این کار را باید گام نخست در یک مسیر بلند تلقی کرد و با پژوهش‌های بیشتر، بر استواری و ارزش‌های آن افزود. پیشنهادها و نقدهای عالمانه خوانندگان خبیر، خدمتی شایان به خوش‌فرجامی این پروژه کلان می‌کند و بر زلالی این پیمانۀ معرفت می‌افزاید.

در همین‌جا از مؤلف فرزانه این اثر *حجة الاسلام والمسلمین دکتر رضا برنجکار*

و از همکار ایشان جناب دکتر مهدی نصرتیان اهور سپاسگزاریم و بر همه کسانی که در فرآوری این کتاب دست داشتند، به‌ویژه از معاونت محترم پژوهشکده جناب حجة الاسلام دکتر اقوام کرباسی که پی‌گیری و بازخوانی اثر را برعهده داشتند، تشکر می‌کنیم. تقدیر از حمایت‌های ویژه ریاست پژوهشگاه قرآن و حدیث حضرت آیه الله محمدی ری شهری همواره بر ما یک فریضه اخلاقی و دینی است؛ چرا که بدون امکانات مؤسسه فخریه دارالحدیث، بی‌گمان این شجره طیبه کلام اهل بیت علیهم‌السلام به بر و بار نمی‌نشست.

محمد تقی سبحانی

رئیس پژوهشکده کلام اهل بیت علیهم‌السلام



پیش‌گفتار

گزاره‌های علم کلام را مانند گزاره‌های علم فقه می‌توان به دو دسته گزاره‌های پایه و غیر پایه تقسیم کرد. دسته نخست را «قواعد کلامی» و دسته دوم را «مسئله‌های علم کلام» می‌نامیم. در کتاب‌های کلامی، این دو دسته گزاره‌ها از هم جدا نمی‌شوند و معمولاً بدون تصریح به قواعد کلامی، از آنها استفاده می‌شود.

هدف این کتاب، استخراج مهم‌ترین قواعد کلامی مربوط به توحید - به‌عنوان نخستین و مهم‌ترین اصول پنج‌گانه اعتقادی - از منابع وحیانی است. این قواعد، هر چند از قرآن و احادیث استخراج شده‌اند، اما همگی اصولی عقلی‌اند که اثبات و تفسیر درست آموزه‌های خداشناسی دینی بر آنها بنیاد می‌گیرد. همچنین، استفاده از این قواعد در مباحث توحید، مانع از آن نیست که در دیگر حوزه‌های کلامی نیز از آنها استفاده شود. با تأمل در مباحث توحیدی متکلمان امامیه، روشن می‌شود که بسیاری از آن مباحث، بر این قواعد مبتنی‌اند، هر چند به این قواعد تصریح نکرده‌اند. پیش از بررسی قواعد کلامی، بهتر است کمی درباره مفهوم قاعده و برخی ویژگی‌های آن سخن بگوییم.

مفهوم قاعده

«قاعده» در لغت به معنای اساس و پایه است و «قواعد الیبت» به معنای

ستون‌های خانه است که خانه بر روی آن ساخته می‌شود.^۱ شاید مناسبت این معنا با معنای اصلی آن، یعنی حالت نشستن (قعود) در برابر ایستادن (قیام)، این است که قاعده و زیربنای خانه در زیر خانه قرار گرفته و مثل این که در زیر خانه نشسته و بنای خانه بر روی آن می‌ایستد.

«قاعده» در اصطلاح، به معنای قانون و قضیه کلی است که بر جزئیات بسیاری منطبق است. فیومی پس از ذکر معنای لغوی قاعده، معنای اصطلاحی آن را این‌گونه بیان می‌کند:

القاعدة فی الاصطلاح بمعنی الضابط وهی الامر الکلی المنطبق علی جمیع جزئیاته؛^۲ قاعده در اصطلاح، به معنای ضابطه، یعنی گزاره کلی منطبق بر همه جزئیاتش، است.

تهانوی در تعریف قاعده می‌گوید: «امر کلی منطبق علی جمیع جزئیاته عند تعرف احکامها منه»؛^۳ گزاره کلی است که هنگام شناختن احکام جزئیاتش از طریق آن گزاره، بر آن جزئیات منطبق می‌شود. تخصصی کتب دینی

فاضل مقداد به هنگام شرح عبارتی از کتاب نهج المسترشدين می‌گوید:

القواعد جمع قاعدة وهی مرادفة للاصل والقانون وهو [الامر] الکلی المنطبق علی جزئیات کثیرة، بحيث تعرف احکام تلك الجزئیات من ذلک الکلی؛^۴ قاعده که همان قانون و اصل است به معنای حکم کلی است که بر جزئیات زیادی منطبق است، به گونه‌ای که با دست یافتن به آن

۱. نک: ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۲؛ فراهیدی، کتاب العین، ج ۱، ص ۱۴۳؛ فیومی، المصباح

المنیر، ص ۵۱۰؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۰۹؛ جوهری، الصحاح، ج ۲، ص ۵۲۵.

۲. فیومی، المصباح المنیر، ص ۵۱۰؛ نک: جرجانی، کتاب التعریفات، ص ۷۳.

۳. تهانوی، موسوعة کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۱۲۹۵.

۴. فاضل مقداد، إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين، ص ۱۶.

حکم کلی می‌توان احکام جزئیات را نیز دانست.

این تعریف را می‌توان در آثار بسیاری از دیگر نویسندگان یافت.^۱ تهانوی نیز در توضیح مفهوم قاعده، نکات سودمندی را ذکر کرده است:

۱. مقصود از حکم و امر کلی که در تعریف قاعده و قانون گنجانده شده است، قضیه کلی است نه مفهوم کلی.^۲ پس نباید قانون و قاعده را مفهوم کلی دارای جزئیات معنا کرد، بلکه قاعده یک قضیه کلیه است.

۲. منظور از واژه «جزئیات» در تعریف قاعده، جزئیات مربوط به موضوع حکم قضیه کلی است؛ زیرا هر قضیه‌ای مرکب از موضوع و محمول و نسبت حکمیه است. موضوع در قضیه کلی، کلی بوده و دارای جزئیاتی است. برای دانستن احکام این جزئیات می‌توان از آن قضیه کمک گرفت. احکام جزئیات نیز به صورت بالقوه - و نه بالفعل - در این قضیه کلی مندرج‌اند.

بنابراین، مقصود از قاعده، قضیه کلی‌ای است که بالقوه احکام جزئیات موضوع خود را در بر دارد و زمانی این قوه به فعلیت تبدیل می‌شود که یک قضیه صغرا به آن ضمیمه شود و از ترکیب آنها نتیجه حاصل شود.^۳ ضمیمه شدن صغرا به قضیه کلی و کبرا «تطبیق و تفریع» نام دارد. برای مثال، اگر قاعده این باشد که «هر موجودی قابل شناخت است»، تفریع به این صورت خواهد بود که «این شیء موجود است» و «هر موجودی قابل شناخت است» پس «این موجود قابل شناخت است».

۳. با مقید کردن قضیه به کلی بودن، قضایای شخصی و جزئی را نمی‌توان قاعده و قانون نامید.^۴

۱. برای مثال، نک: شیخ طوسی، شرح الاشارات والتنبیها، ج ۱، ص ۱۰؛ علامه حلی، القواعد الجلیة،

ص ۱۸۷؛ قطب‌الدین رازی، تحریر القواعد المنطقية، ص ۶۰-۶۱.

۲. نک: تهانوی، موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۱۲۹۵.

۳. نک: همان.

۴. نک: همان، ص ۱۲۹۶.

۴. قضیه کلی ای که جزئیاتی ندارد یا فهم جزئیات از کلی بدیهی است، قاعده به حساب نمی آید.^۱

۵. باید فهم جزئیات از قاعده سهل الحصول باشد. بنابراین، قضیه «محال بودن اجتماع نقیضین» نسبت به قضیه «مجموع زوایای مثلث ۱۸۰ درجه است»، قاعده نیست.^۲

با این همه، تعریف پیش گفته اشکالات کاربردی دارد. بر طبق این تعریف، باید احکام اعتقادی را به این دلیل که کلی اند و بر احکام متعدد جزئی منطبق می شوند، قاعده به حساب آورد، در حالی که هدف ما از بحث از قواعد کلامی، بیان همه یا اکثر آموزه های اعتقادی نیست؛ همان طور که مقصود بحث کنندگان از قواعد فقهی نیز این نبوده است.

بسیاری از آموزه های اعتقادی ممکن است در نگاه ابتدایی کلی نباشند. برای مثال، احکام «خداوند عالم است»، «خداوند قادر است»، «خداوند حی است»، هرچند درباره خدای یگانه خارجی است، ولی در حکم قضیه کلی «هر واجب الوجودی عالم، قادر و حی است»، است. همچنین بیشتر احکام مربوط به پیامبر و امام معصوم نیز چنین اند. بنابراین، نیازمند قیدی هستیم تا همه یا بیشتر آموزه های اعتقادی در تعریف قاعده وارد نشوند.

فقیهان، برای این که قاعده فقهی از مسئله فقهی متمایز شود، قیودی را ذکر کرده اند. برای مثال، برخی قید «جریان در ابواب مختلف» را در تعریف آورده اند: «ان القواعد الفقهیه تجری فی ابوابٍ مختلفه».^۳

۱. نک: تهانوی، موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۱۲۹۶.

۲. نک: همان.

۳. مکرم شیرازی، سلسله القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۷؛ همچنین نک: عمید زنجانی، قواعد فقه، بخش حقوق خصوصی، ج ۱، ص ۱۶.

برخی محققان عرصه کلام نیز همین روش را برگزیده‌اند.^۱ این قید مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا اولاً مبهم است و روشن نیست که آیا منظور از ابواب، اصول پنج‌گانه است یا هر بحثی مانند بحث معناشناسی اسماء و صفات یا بحث علم الهی. ثانیاً به چه دلیل قاعده باید در چند باب به کار رود و چرا نباید حکمی را که در ده‌ها مسئله فقهی یا کلامی یک باب، به‌عنوان دلیل مطرح می‌شود، قاعده دانست. اصولاً قواعد از جهت سعه و ضیق متفاوت‌اند. چه بسا برخی قواعد در همه ابواب کلام، برخی در بعضی از ابواب و برخی دیگر در یک باب کاربرد داشته باشد. برای مثال، قاعده «خروج از حدین» در باب خداشناسی و اسماء و صفات الهی جاری است، ولی در باب معاد، نبوت، امامت و یا عدل کاربرد ندارد، اما قاعده لطف در مباحث عدل، امامت، نبوت و معاد جاری است.

برخی دیگر قید «بسیاری از افعال یا ذوات متفرق» را ذکر کرده و گفته‌اند:

قاعده فقهی قضیه‌ای است که حکم محمولی آن به فعل یا ذاتی خاص متعلق نباشد، بلکه بسیاری از افعال یا ذوات متفرق را که عنوان حکم محمولی بر آن صادق است شامل باشد.^۲

اشکال قید بالا این است که واژه «بسیاری» و «ذوات متفرق» مبهم است. گذشته از این که محمولات قضایای فقهی شامل افراد بسیار و متفرق می‌شود. برخی دیگر اساساً قاعده بودن را امری نسبی دانسته‌اند و بر آن شده‌اند که یک حکم کلی ممکن است در مقایسه با حکمی، قاعده باشد و در مقایسه با حکمی دیگر، مسئله.^۳ به نظر می‌رسد، این پاسخ، تسلیم شدن در برابر اشکال است.

۱. ربانی گلپایگانی، القواعد الکلامیه، ص ۷.

۲. شهابی، قواعد فقهی، ص ۹.

۳. علیدوست، «امام علی علیه السلام و فقه»، دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۵، ص ۱۴.

با توجه به مطالب پیش گفته، تعریف دقیق و منطقی قاعده کلامی مشکل است. در این کتاب مقصود از قاعده کلامی «گزاره‌ای کلی است که می‌تواند در تعداد قابل توجهی از مسائل مهم کلامی مبنا و دلیل قرار گیرد». از این رو، در این تحقیق، پس از بحث از هر قاعده کلامی، در ذیل عنوان «آثار و لوازم قاعده»، مبنا و دلیل بودن قاعده بحث شده طی چند مسئله مهم کلامی، نشان داده شده است.

فایده بحث از قواعد کلامی

سوالی که در این جا مطرح می‌شود این است که اگر متکلم به منابع معرفت اعتقادی مثل عقل و وحی دسترسی دارد و از روش عقلی یا نقلی استفاده می‌کند، دیگر چه احتیاجی به بحث از قواعد کلامی دارد؟ و اساساً آگاهی از قواعد کلامی تا چه حد برای متکلم لازم و ضروری است؟ در پاسخ می‌توان به چند ثمره مهم و اساسی قواعد کلامی در فرآیند استنباط آموزه‌های اعتقادی اشاره کرد:

فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱. نقش استدلالی

قواعد کلامی می‌توانند نسبت به مسائل زیر مجموعه خود دلیل قرار گیرند. بنابراین، با اثبات یک قاعده کلامی، اثبات گزاره‌های متعددی از علم کلام به آسانی انجام خواهد گرفت، بی‌آن‌که نیاز باشد در تک تک آنها به دنبال ادله خاص باشیم.

۲. نقش حاکمیتی

از آن جا که قواعد کلامی با ادله قطعی عقلی و نقلی اثبات می‌شوند و استحکام آنها نسبت به گزاره‌های دیگر بیشتر است، می‌توانند نقش حاکمیتی نسبت به دیگر گزاره‌ها و ادله داشته باشند. اگر در یک بحث کلامی روایات متعارضی وجود داشته

باشند، روایاتی که هماهنگ با قاعده کلامی اند مقدم خواهند شد و یا اگر در بحثی مثل حدوث و قدم جهان که به اعتقاد برخی، ادله عقلی دو طرف مساوی‌اند و هیچ یک بر دیگری ترجیح ندارند و در واقع، ادله هر دو طرف قابل خدشه‌اند،^۱ «قاعده فاعلیت و خلق لا من شیء»، حاکم بوده و حدوث جهان را تأیید می‌کند.

۳. نقش تفسیری

در باره بسیاری از آموزه‌های اعتقادی اسلام تفاسیر مختلفی عرضه شده است. قواعد کلامی می‌توانند در برگزیدن تفسیر درست نقش مهمی ایفا کنند. برای مثال، در تفسیر صفات الهی مثل علم و قدرت، اختلافات بسیار وجود دارد که بر اساس قواعد مربوط به توحید می‌توان در باره آنها قضاوت کرد و تفاسیری که با قاعده‌ای هماهنگ نیست را کنار گذاشت و تفسیر درست را انتخاب کرد. با مراجعه به مباحث کتاب، به ویژه بحث آثار و لوازم قاعده، نقش‌های ذکر شده برای قاعده کلامی و وضوح بیشتری می‌یابد.

پیشینه تحقیق

بر اساس اطلاع تا کنون سه کتاب با نام «قواعد کلامی یا عقلی» منتشر شده است. کتاب نخست القواعد الکلامیه نام دارد و تألیف محقق ارجمند آقای علی ربانی گلپایگانی است. در این کتاب چهار قاعده حسن و قبح عقلی، لطف، اصلح و عدل و حکمت، مورد بحث قرار گرفته است که همگی به باب عدل و افعال الهی مربوط‌اند. کتاب دوم قواعد و روش‌های کلامی از همین نویسنده است و در آن،

۱. مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۲۵۰.

غیر از چهار قاعده بحث شده در کتاب پیشین، سه قاعده دیگر، یعنی وجوب بالذات، وجوب علی الله و قبح تکلیف به مالایطاق مورد بحث قرار گرفته‌اند که دو قاعده اخیر به عدل الهی و افعال خداوند مربوط می‌شوند. بنابراین، از میان هفت قاعده مورد بحث در این دو کتاب، شش قاعده به باب عدل و افعال الهی مربوط‌اند و یک قاعده در مورد مباحث توحیدی است، در حالی که موضوع بحث کتاب حاضر، قواعد کلامی مربوط به توحید است.

کتاب سوم قواعد عقلی در قلمرو روایات نام دارد که در سه جلد و توسط جواد خزّ میان تألیف شده است. اکثر مباحث این کتاب به‌ویژه جلد‌های دوم و سوم به مسائل رایج کلامی مانند اثبات خداوند و صفات خداوند مربوط می‌شود و در مواردی که می‌تواند به‌عنوان قاعده کلامی لحاظ شود پس از ذکر یک یا چند حدیث و ترجمه آن، بلافاصله به عنوان مصداق حدیث، برخی قواعد و مطالب فلسفی و عرفانی مطرح شده لیکن بخشی اجتهادی در مورد محتوای احادیث و نیز چگونگی تطبیق محتوای حدیث بر قواعد صورت نگرفته است.

فروشگاه تخصصی کتب دینی

روش و ساختار مباحث کتاب

در کتاب حاضر هشت قاعده کلامی مربوط به توحید بررسی شده‌اند. در بحث از هر قاعده، نخست مقدمه‌ای درباره قاعده و جایگاه آن مطرح می‌شود. پس از آن، معنای لغوی و اصطلاحی الفاظی که نیاز به توضیح دارند، می‌آید. در ادامه، ادله نقلی قاعده و دیدگاه‌های شارحان و مفسران در ذیل برخی آیات و روایات، ذکر می‌شود. آن‌گاه تحلیل خود از قاعده و جمع‌بندی ادله نقلی را بیان می‌کنیم. سپس، ادله عقلی قاعده مورد بحث قرار می‌گیرد. در انتهای بحث، آثار قاعده در مباحث مختلف اعتقادی ذکر می‌شود. این بخش، قسمت کاربردی بحث است. اما با توجه به این‌که هر قاعده آثار و نتایج بسیاری دارد، چند مورد مهم‌تر مطرح شده است. در

بحث آثار نیز هم مسائل زیرمجموعه قاعده کلامی مطرح می‌شود و هم قاعده‌های معارض فلسفی ارائه می‌شود.

ترجمه آیات قرآن عیناً از ترجمه آیه الله مشکینی است و در ترجمه احادیث از برخی ترجمه‌ها^۱ استفاده شده است.

این قواعد در سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ در انجمن کلام اسلامی حوزه علمیه تدریس شده است و سپس در جمع محققان پژوهشگر کلام اهل بیت علیهم‌السلام ارائه و مورد بحث قرار گرفت. اثر حاضر محصول مباحثی است که در این فرایند شکل گرفت و به رشته تحریر درآمد.



۱. همانند ترجمه آقای مصطفوی در اصول کافی و کتاب‌های دیگر.



قاعده «نفي قياس»

یکی از موضوعات مورد بحث در میان فقها و اصولیین شیعه و سنی، بحث قیاس است. ابوحنیفه و پیروانش و نیز فقهای شافعی و مالکی، قیاس را یکی از ادله احکام می‌دانند و در مقابل، فقهای شیعه و نیز حنابله و ظاهریه از اهل سنت، قیاس را از ادله معتبر به شمار نمی‌آورند.^۱ در کتاب‌های اصولی، ادله طرفین، مورد بحث قرار می‌گیرد.^۲ البته، برخی علمای امامیه مانند علامه حلی، قیاس منصوص العله و قیاس اولویت را از قیاس باطل استثنا کرده، آنها را حجت می‌دانند؛^۳ اما دیگران ضمن حجت دانستن این دو دلیل، آنها را قیاس ندانسته و در ذیل ظواهر قرار می‌دهند.^۴

در بحث از قاعده نفي قیاس، مدعا این است که قیاس در مطلق معارف دینی -

۱. نک: علامه حلی، نهاية الوصول الى علم الاصول، ج ۴، ص ۱۳-۱۵؛ سبحانی، رسائل الاصولیه، ص ۲۴۸.

۲. نک: مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۸۱.

۳. علامه حلی، نهاية الوصول الى علم الاصول، ج ۴، ص ۱۴-۱۵؛ سبحانی، رسائل الاصولیه، ص ۲۴۸؛

مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۰.

۴. نک: مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۰.

چه احکام و چه عقاید - حجیت ندارد، هر چند بحث اصلی در این جا در خصوص اعتقادات است.

معنای لغوی قیاس

برخی لغت‌شناسان قیاس را در ماده «قوس» و برخی در ماده «قیس» و برخی در هر دو ماده ذکر کرده‌اند.^۱ صاحب مقایس اللغة، قیاس را در ماده «قوس» آورده و بر این اعتقاد است که «واو» در «قوس» قلب به یاء شده است.^۲ اما مهم این است که همه لغت‌شناسان معنای قیاس را اندازه‌گیری چیزی به چیز دیگر دانسته‌اند. ابن فارس می‌گوید:

قوس: أصل واحد يدلّ على تقدير شيء بشيء، ثم يصرف فتقلب واوه ياء والمعنى في جميعه واحد؛ قوس به معنای اندازه‌گیری چیزی به چیز دیگر است که در اثر تصریف، واو کلمه به یاء تبدیل شده است ولی معنا تغییر نیافته و هر دو به یک معنا هستند.

در صحاح چنین آمده است:

قَسْتُ الشيء بالشيء: قدرته على مثاله؛^۴ قیاس کردم چیزی را بر چیز دیگر، یعنی آن را با مثال و مشابهش اندازه‌گیری کردم.

۱. نک: ابن فارس، معجم مقایس اللغة، ج ۵، ص ۴۰؛ جوهری، صحاح، ج ۳، ص ۹۶۷؛ زبیدی، تاج العروس، ج ۸، ص ۴۳۰؛ جوهری، العين، ج ۵، ص ۱۸۸؛ ابن منظور، المصباح المنیر، ص ۵۲۱؛ ترتیب کتاب العين، ج ۳، ص ۱۵۴۴؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۱۸۷.
 ۲. نک: ابن فارس، معجم مقایس اللغة، ج ۵، ص ۴۰.
 ۳. همان.
 ۴. جوهری، الصحاح، ج ۳، ص ۹۶۸؛ زبیدی، تاج العروس، ج ۸، ص ۴۳۲؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۱۸۷.

نویسنده المصباح المنیر می نویسد:

قِسْتُهُ: عَلَى الشَّيْءِ وَبِهِ... وَ هُوَ تَقْدِيرُهُ بِهِ وَ (الْمُقَيَّاسُ) الْمِقْدَارُ؛^۱ قیاس کردم چیزی را بر چیزی، به معنای اندازه گیری کردن چیزی با چیز دیگر است. مقیاس همان مقدار و اندازه گیری است.

حاصل سخن آن که قیاس در لغت به این معناست که چیزی را بر اساس چیز دیگر بشناسیم. به بیان دیگر، بر اساس مقایسه چیزی به چیز دیگر، حکمی را از یکی به دیگری نسبت دهیم. از این رو، این مقایسه و صدور حکم، بر اساس نوعی شباهت میان دو چیز است و به خاطر همین شباهت، حکم یکی به دیگری سرایت داده می شود.



معنای اصطلاحی قیاس دینوک

در علم منطق، دلیل یا حجت سه قسم است: قیاس، استقرا و تمثیل.^۲ از میان این سه، آنچه به معنای لغوی قیاس نزدیک است، تمثیل است و نه قیاس منطقی. محمدرضا مظفر در تعریف قیاس منطقی می گوید:

قول مؤلف من قضایا متی سلمت لزم عنه لذاته قول آخر؛^۳ قیاس به گفتار متشکل از چند گزاره گفته می شود که اگر این گزاره ها صحیح باشند از صدق آنها ذاتاً گفتار دیگری به دست می آید.

ابن سینا می گوید:

۱. فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۲۰.
۲. نک: مظفر، المنطق، ص ۲۱۰؛ خواجه نصیر طوسی، أساس الاقتباس، ص ۳۳۰؛ خواجه نصیر طوسی، تلخیص المحصل، ص ۶۸.
۳. مظفر، المنطق، ص ۲۱۰؛ همچنین نک: فارابی، المنطقیات، ج ۱، ص ۱۶۰.

القياس، قول مؤلف من أقوال اذا وضعت؛ لزم عنها بذاتها، لا بالعرض، قول آخر، غيرها اضطرارا؛^۱ قياس گفتاری است که از چند جمله تشکیل شده است به گونه‌ای که اگر این جملات کنار هم قرار گیرند - ذاتاً نه عرضاً - جمله دیگری را به ناچار در پی خواهند داشت.

محمد رضا مظفر در تعریف تمثیل می‌گوید:

هو ان ينتقل الذهن من حكم احد الشئین الى الحكم على الآخر لجهة مشتركة بينهما؛^۲ تمثیل عبارت است از این که ذهن از حکم یکی از اشیاء به حکم دیگری منتقل شود؛ آن هم به لحاظ جهت (و علت) مشترکی که میان آنها وجود دارد.



فارابی در تعریف تمثیل می‌گوید:

التمثیل إنما یكون بأن یوجد أو یعلم أولاً أنّ شیئا موجود لأمر جزئی فیقله الإنسان من ذلك الأمر إلى أمر جزئی بالأول فیحکم به علیه إذا كان الأمران الجزئیان یعمها المعنى الكلی الذي هو من جهة وجد الحكم فی الجزئی الأول وكان وجود ذلك الحكم فی الأول أظهر وأعرف وفی الثانی أخفی؛^۳ تمثیل آن است که یافت شود و یا دانسته شود که در فرد و امر جزئی چیزی وجود دارد و انسان از این جزئی به جزئی دیگری منتقل شود و در مورد فرد دوم نیز همان حکم اول را صادر کند. البته، این حکم زمانی است که هر دو جزئی در یک معنای کلی مشترک باشند، معنایی کلی که

۱. ابن سینا، النجاة، ص ۵۱ و نک: کاتبی قزوینی، الرسالة الشمسية، ص ۳۲؛ علامه حلی، القواعد الجلیة، ص ۳۳۲؛ شهرزوری، رسائل، ص ۲۲۳؛ شهرزوری، شرح حکمة الاشراف، ص ۶۳؛ یزدی، الحاشیة، ص ۸۶.
 ۲. مظفر، المنطق، ص ۲۸۰ و نک: علامه حلی، الجوهر النضید، ص ۱۹۰؛ ملاصدرا، اللمعات المشرقية، ص ۳۲.
 ۳. فارابی، الاعمال الفلسفية، ص ۳۴۹؛ همچنین نک: سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۴، ص ۱۷۵؛ شهرزوری، رسائل، ص ۳۶۵-۳۶۶.

به جهت آن حکم مذکور برای جزئی نخست یافت شده است [یعنی اشتراکشان در کلی صرف کفایت نمی‌کند، بلکه باید در کلی با هم مشترک باشند که همین جهت کلی منشأ و سبب وجود حکم در فرد اول است] و این حکم در اولی اظهر از دومی است.

از تمثیل منطقی، گاه به صراحت و گاه به اشاره، در آثار متکلمان و فیلسوفان، با نام «قیاس الغائب علی الشاهد» یاد شده است. ابن سینا در تعریف تمثیل می‌گوید:

التمثیل هو الحكم علی غائب بما هو موجود فی مثال الشاهد؛^۱ تمثیل عبارت است از حکم کردن بر امر غائب به جهت آنچه در مشابه و مثال مورد مشاهده وجود دارد.

سیف الدین آمدی در مورد تمثیل می‌گوید:

قیاس التمثیل؛ و هو الحكم علی الغائب بمثل ما حکم به علی الشاهد بجامع الحیاة؛^۲ قیاس تمثیل همان حکم کردن بر غائب است به مثل همان حکمی که بر امر مورد مشاهده صورت گرفته است به جهت وجود امر جامعی میان آنها.

در شرح اساس الکبیر چنین آمده است:

وهذا القیاس هو الذی یُسَمَّیهِ المخالفون قیاس التمثیل و قیاس الغائب علی الشاهد و یجعلونه ظنیاً و سموه قیاس تمثیل، لأنه بزعمهم تمثیل الغائب بالشاهد؛^۳ این قیاس همان چیزی است که مخالفان آن را قیاس

۱. ابن سینا، رسائل، ص ۲۴؛ ابن سینا، النجاة، ص ۱۰۷؛ ابن سینا، الاشارات والتنبیها، ص ۴۰؛ بهمنیار، التحصیل، ص ۱۸۹؛ شیخ طوسی، شرح الاشارات، ج ۱، ص ۲۳۱.
 ۲. آمدی، اَبکار الأفكار، ج ۱، ص ۴۰۲.
 ۳. شرفی، شرح الأساس الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۵؛ غزالی نیز به همین مضمون اشاره دارد (نک: غزالی، محک النظر، ص ۵۹).

تمثیل و قیاس غائب بر شاهد نام‌گذاری می‌کنند و آن را ظنی می‌شمارند و به آن نام قیاس تمثیل را داده‌اند؛ چون در نظر آنها تمثیل غائب به شاهد صورت گرفته است.

سید جمال الدین افغانی در تعلیقات خود بر شرح العقائد العضدیة^۱ می‌گوید:

فانَّ قیاس الغائب علی الشاهد قیاس فقہی، فلا یفید إلا الظن وهو لیس بمعتبر فی العقائد عند المسلمین؛^۲ قیاس غائب بر شاهد قیاسی فقہی است و تنها ظن آور است و به نظر مسلمین در عقائد معتبر نیست.

در فقه، واژه قیاس به تمثیل منطقی اطلاق می‌شود.^۳ علامه حلی در شرح رساله شمسیه می‌گوید:

التمثیل فی عرف المنطقیین هو القیاس عند الفقهاء؛^۴ تمثیل در عرف منطقیین همان قیاس در نزد فقهاست.

در کتب فقہی و اصولی، از قیاس به هنگام نام بردن از منابع استنباط هم بحث می‌شود. گروهی از اهل سنت یکی از منابع استنباط خود را قیاس قرار داده‌اند. متفکران شیعه میان قیاس «مستنبط العلة» و «منصوص العلة» فرق نهاده تنها قسم اخیر را معتبر می‌دانند. شهید ثانی در تبیین فرق میان این دو می‌گوید:

ثم العلة إن كانت منصوصة، فالعمل به جائز علی أصح القولین عندنا وإن

۱. کتاب عقائد العضدیة تألیف ایچی است که محقق دوانی بر آن شرح نوشته و سید جمال الدین افغانی نیز بر آن شرح، تعلیقه زده است.

۲. افغانی، التعلیقات، ص ۳۳۱ و ۶۹.

۳. شهید ثانی، تمهید القواعد، ص ۲۵۷؛ شهید ثانی، حقائق الایمان، ص ۱۸۲؛ خواجه نصیر طوسی، أساس الاقباس، ص ۳۳۳؛ خواجه نصیر طوسی، تلخیص المحصل، ص ۶۸؛ مظفر، المنطق، ص ۲۸۰.

۴. علامه حلی، القواعد الجلیة، ص ۳۸۹؛ فیاض لاهیجی، سوارق الالهام، ج ۲، ص ۴۳۶؛ آمدی، المبین، ص ۳۳۸؛ ابن سینا، الاشارات والتنبیها، ص ۴۰؛ شهرزوری، رسائل، ص ۳۶۶.